

# بی‌عنا

شمارهٔ مسلسل ۳۱۵

سال بیست و هفتم

آذر ماه ۱۳۵۳

شمارهٔ نهم

## نامه‌ای از عالم ارواح

همه سرمایهٔ سعدی سخن شیرین بود  
این از او ماند ندانم که چه با او پرود  
«سعدی»

نامهٔ سرکشاده ات خنده آور بود اما بدبختانه ما نمی‌توانیم بخندیم.  
ابزار خنده و گریه را در خاکدان شما بجای گذاشته‌ایم. عضلات و اعصاب همه در  
کالبد مانده‌اند.

کسی به مرده نامه می‌نویسد؟

آیا فاضلی روشن نگر چون شما از مصیبت زندگان بیچاره که در روزنامهٔ  
اطلاعات به عزیزان از دست رفتهٔ خود نامه می‌نویسند پی‌روی فرموده‌اید؟  
آیا نمی‌دانید عالم ارواح را با جهان مادی زمین ارتباطی و تعلقی نیست و  
ارواح، تمام مشخصات و تعینات فردی خود را بر زمین رها کرده، چون جوهر مجرد  
به جهان بی‌نام و نشان دیگر رفته‌اند؟

من هنگامی سعدی بودم که بر سطح کرهٔ زمین می‌زیستم. دارای صفات و  
خصایمی بودم که از دیگر آدمیان متمایزم می‌کرد. اما پس از مرگ همهٔ آنها،

را از دست دادم، همه آن چیزهای مادی و معنوی را با کالبد خود به خاک سپردم، تا کی روز رستاخیز بدمد و اجزای بدنم بیکدیگر پیوندند، و این روح مجرد سرگردان بدان باز گردد، تا دوباره سعدنی پیدا شود و طرف خطاب سرکار گردد. نامه سرکشاده ات از اینرو بی بنیاد است که شکل محال و ممتنع به خود می گیرد. شعر و موسیقی و همه مقولات دیگر از این دست مولود سوداها، آرزوها، حسرت‌ها، وجدها، حرمانها و کامیابیهاست. در عالم ارواح از این مقوله‌ها خبری نیست. این‌ها و سایر اموری که ساکنان زمین را به خود مشغول ساخته و غوغائی برانگیخته است از قبیل، حرص، طمع، جاه طلبی و برتری جوئی، پویندگی مداوم در راه فرونشاندن تشنگی‌های گوناگون، همه را با کالبد خویش به جای گذاشته‌ایم.

نامه سرکشاده ات بنیاد عقلانی نداشت زیرا از من راهنمایی در باب تدوین غزلیاتم می‌خواست. شعر و موسیقی، ادبیات و مقوله‌هایی از این دست زائیده انفعالات و تأثرات است. آرزوها، امیدها، حسرتها، حرمانها، کامیابیها و خلاصه سوداهای گوناگون شاعری را بسروند می‌کشاند. همه این عوارض که از کیفیات جسم زنده آدمی ماست بامر که از بین می‌رود. تمام آن شور و سوداهائی که کره زمین را پر از غوغای سهمگین و حوادث خونین کرده است، تمام آن جهش‌های رام‌نشدنی که آدمیان را به تکاپو می‌اندازد، تمام آن پویندگی مداوم، در راه نفوق جوئی، دست اندازی به مال و جان و آزادی دیگران، همه از عوارض جسمی و کیفیت ترکیبات فیزیولوژیک کالبد است، و هنگامی که کالبد را با تمام مشخصات و خصوصیاتش به خاک سپردیم و به شکل مجرد از آن جدا شدیم دیگر با آن عوالم و خصوصیات بیگانه‌ایم، بنابراین برای من که روح سعدنی هستم کلیات یا دیوان غزلم بهر شکلی تدوین شود و بدست مردم برسد بی تفاوتست و به عالم رخنه ناپذیر ارواح نمی‌رسد.

بهین علت عرضه کردن نسخه‌های خطی و با کمال بیچارگی از من خواستن

که در تدوین و تهیه آنها شما را یاری کنم بیهوده و حتی خنده آور است .

\*\*\*

هر شاعری در زمان حیات خود دفتری دارد و اشعار خود را اعم از قصیده و غزل و رباعی در آن ثبت می کند و طبعاً نمی تواند به ترتیب هجای آخر تنظیم کند. پس از مرگ وی، یکی از شیفتگان او به خویشتن زحمت می دهد، سروده های وی را گرد می آورد، و برای آسانی و پسند مردم آن را فصل بندی می کند و مطابق هجای آخر آن را تنظیم می کند .

اما فراموش نکنید که همه شیفتگان شاعر چنین نیستند و الزامی ندارند که تمام گفته های وی را گرد آورند . پس طبعاً آنچه پسندیده اند در مجموعه ای فراهم می سازند و چنان که نوشته اید کسی فقط ۳۸۵ غزل را یافته و یا انتخاب کرده است. آیا این معمائی است که برای چاره جوئی نامه سرگشاده به عالم ارواح بنویسید ؟ باز نباید فراموش کرد که همه کاتبان در يك سطح از ذوق و معرفت قرار ندارند و همه در نقل و نوشتن اشعار دیگران در يك درجه از امانت و درستی نیستند. پس طبعاً اختلاف پیدا می شود و شما مجبور می شوید برای يك غزل ساده و متوسط ۱۵ حاشیه و نسخه بدل بیاورید .

استناد به نسخه روشی است که از محققان فرنگی به ایران آمده است. آنها چاره ای جز این ندارند، اهل زبان نیستند و به منبع دیگری چون شیوه سخن و طرز اندیشه شاعر و غیره دسترسی ندارند، پس طبعاً تحقیقات آنان در همان حدود باقی می ماند .

استناد به نسخه و اعتماد به اقدام نسخه ها تا درجه ای سودمند و بارور است ولی نمی تواند ملاک صحت و اعتبار قرار گیرد . پس باید قریحه و اطلاعات ادبی را بیاری خواست. مثلاً در همین غزلی که نقل کرده اید و مطلع آن را بدین شکل آورده اید جای حرف است :

خر ما توان خوردن از این خار که کشتیم  
دبیا نتوان بافتن از پشم که رشتیم

شما نیز مانند بسیاری از معاصران خود شیفته تازه و غریب شده‌اید. این مطلع چنانکه در اغلب نسخه‌ها ثبت شده است به شیوه سخن من نزدیک تر است :

خر ما نتوان خورد از این خار که کشتیم

دیبا نتوان بافت از این پشم که رشتیم

زیرا فعل خوردن و بافتن را پس از کلمه «نتوان» بشکل مصدر آوردن متداول خراسان است و هر چند سکنه نامطلوبی بیار نمی آورد ولی مستلزم آنست که بر حرف «ن» مختصر تکیه‌ای کرد و همزه جمله «از این» حذف و ادغام شود و این مخالف شیوه زبان من است که بیوسته در آن خط منحنی هست یعنی هیچ زاویه‌ای در جمله پدید نمی‌شود مخصوصاً که فرینه‌سازی در جمله بآن موزونی می‌بخشد، و در صورتی که یستی شما اختیار کرده‌اید مجبورید در مصراع دوم از آوردن جمله «از این» صرف نظر کرده و بنویسید «دیبا نتوان بافتن از پشم که رشتیم».

آقای حبیب یغمائی هر تازه‌ای بدیع و زیبا نیست. بسا تازه که مردمان ساده را مفتون می‌کند، زشت، است و همین که زمانی از آن گذشت زشتی آن ظاهر می‌شود، مانند پیراهن خمره‌ای که چند سال قبل مد شده بود و نتوانست بیش از یک سال دوام یابد. بنا بر این من ابدآبا شما هم عقیده نیستم که:

«همچو پروانه که می‌سوزیم و می‌سازم»

برای مصراع دوم مطلع غزل من «خوب و زیباست. نه، همان مصراع متداول که در اغلب نسخه‌هاست مناسب تر است و حتی بیشتر معنی می‌دهد و مفسر مصراع اول می‌شود: همچو پروانه که می‌سوزم و در پروازم

\*\*\*

در پایان این نامه اشاره بیک نکته مهم شاید سودمند و حتی ضروری باشد: شعر چون مسائل ریاضی واقع و نفس‌الامری ندارد، صورت مکنونات و تخیلات شاعر است. هر تعبیری که این تخیلات را روشنتر عرضه کند صحیح تر است. مطلب مهم دیگری که به این نکته باید اضافه کرد اینست که هر شاعر بزرگی

مجموعه ایست از اندیشه و افعال. از اینرو بیوسته باید به این مجموع نظر داشت و کوشید تا آن مجموع تباہ نشود.

فردوسی شاعر بزرگی است. شاهنامه او یک مجموعه مشخص و فخیم و ارزنده است، دو سه هزار بیت از آن کاسته و یا افزوده شود از آن نمی گاهد، بعضی از ابیات آن روشن نبوده یا خوب حاکی از معنی نباشد از جلال این کاخ بلندی که برافراشته است نمی گاهد. از اینرو این دقتها و تحقیقات تاریک و مشکوکی که این روزها بر مجموعه های بزرگ ادب ایران چون مثنوی، شاهنامه، خمسه نظامی، دیوان حافظ، و کلیات خود من بکار میبرند غالباً بیهوده و عبث و بی نتیجه است. هر یک از این واحدهای ادبی درخشان باقی میماند، هر چند فرض کنیم که ذوق و قریحه نسلهای بعد در آن به کار افتاده باشد.

خلاصه: شما ملائقطی نباشید. با پرسه های که در قلمرو سعدی زده اید و به شیوه فکر و انشای او آشنا هستید دیوانی مهتّب و مقبول ذوق سلیم بیار آورید.

مجله یغما - از نویسنده بزرگوار که در قلمرو سعدی گردشها و سیاحتها کرده و به منازل و مراحل آشنائی تمام دارد امتنان بسیار است.

به می سجاده رنگین کن گرت پیرمغان گوید که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها نویسنده نامه سرگشاده به ترتیب سعدی خود اذعان کرده که ممکن است مخاطب به چنین نامه ای بخندد، اما چنین خنده ای را مفتنم و با ارزش و مفید شمرد. چنان که آثار آن ازین جواب مشهود است و راه نمائی هایی با کمال روشنی و سادگی شده است و نظر از عرض نامه هم این بود که چنین نکاتی یاد شود:

- شاعر در حیات خود نمی تواند اشعار خود را به ترتیب تنظیم کند و این کار با دیگران است.

- کاتبان نسخه ها الزامی ندارند همه آثار شاعر را یکجا گرد آورند.

- کاتبان نسخه ها در یک سطح از ذوق و امانت نیستند.

- استناد به اقدم نسخ سودمند است ولی می باید ذوق و قریحه را بیاری خواست.

- برای غزلی ساده ۱۵ جاشیه و نسخه بدل لازم نیست.

ممنونم و امیدوارم دیگر مخلصان سعدی و محققان از راهنمایی و اظهار نظر دریغ نفرمایند، و هر چند با خنده توأم باشد.